

به خاطر هجدهم تیرماه ، سالگرد فاجعه کوی دانشگاه تهران

بازخوانی حادثه‌کوی دانشگاه

ژیلا بنی یعقوب

کوی دانشگاه تهران

در گزارشی که می‌خوانید وقایع مربوط به شامگاه هجدهم تیرماه تا صبح نوزدهم تیرماه به اختصار روایت شده است. در این گزارش سعی شده، آنچه اتفاق افتاده، بیان شود. البته افراد و جریان‌های مختلف می‌توانند قضاوت‌های مختلف دربارهٔ حوادث کوی دانشگاه داشته باشند. ممکن است با دید متغی به رویدادها نگاه کنند و یا هر آن چه را اتفاق افتاده، مثبت ارزیابی کنند. این قضاوت‌ها می‌تواند در فضایی آرام با رعایت منطق گفتگو مورد بحث قرار گیرد اما قضاوت‌ها و تحلیل‌ها نباید باعث شود که اصل وقایع به گونه‌ای دیگر روایت شود و خود حوادث متأثر از انبوه تحلیل‌ها به فراموشی سپرده شود. اولین گام «روایت واقعه» است، همانطور که بوده است. تلاش این گزارش برداشتن همین گام است.

نمی‌توانستیم تعداد تقریبی شان را حدس بزنیم. دانشجویان در چند نقطه از محوطه‌ای که در تصرف خودشان بود، آتش روشن کرده بودند. پرسیدم:

- «بچه‌ها، چرا آتش روشن کرده‌اید؟»

دانشجویی که صورتش را پوشانده بود، گفت:

- در برابر گلوله‌های گاز اشک‌آور چه می‌توانیم بکنیم، چشم‌هایمان خیلی می‌سوزد... نفسمان گرفته ... برای مقابله با گاز مجبوریم آتش روشن کنیم.

به بیکاره بچه‌ها به عقب فرار کردند. کسی فریاد می‌زد:

- بچه‌ها! فرار کنید دوباره گاز انداختند.

سوزش شدیدی در چشم‌هایم احساس کردم،

دانشجویان در حال فرار از گاز اشک‌آور

دانشجویان در حال فرار از گاز اشک‌آور

***آنها به خوابگاه‌های ۲۰، ۲۱، ۱۴ و ۱۵ حمله کردند. مواد آتش‌زایه درون اتاق‌ها انداختند، کامپیوترها را شکستند، پول‌های دانشجویان را با خود بردند پایان‌نامه‌ها، کتاب‌ها و جزوه‌های درسی‌شان را آتش زده بودند...**
دانشجویی را که در حال خواندن نماز شب بود، مورد ضرب و شتم قرار داده بودند لبعداً مشخص شد او فرزند شهید بود!... آنها دانشجویان خارجی را نیز از حمله شبانه خود بی‌نصیب نگذاشتند... تمام دلارهای آنها را به زور گرفتند و با خود بردند ... آنها را نیز به شدت کتک زدند. وقتی کتک می‌خورند فریاد می‌زدند: «ما ایرانی نیستیم» اما هیچ فایده‌ای نداشت. آیا اینها همان دانشجویان نبودند که قرار بود بخشی از کار صدور انقلاب به مد آنها صورت بگیرد؟

... آنها هر دانشجویی را که دیدند، کتک زدند، ایرانی و غیر ایرانی فرقی نمی‌کرد.

خیابان کارگر شمالی، شب بعد از حادثه

شب از نیمه گذشته بود. گروهی از دانشجویان داخل کوی دانشگاه بودند و گروهی دیگر در بیرون کوی در خیابان کارگر شمالی.

در مسجد کوی، تاج‌زاده دانشجویان را به آرامش دعوت می‌کرد و کسی آن سوتر در حیاط کوی، دانشجویان گرد یک وزیر نشسته بودند. او مصطفی معین، وزیر فرهنگ و آموزش عالی بود که به دانشجویان می‌گفت: «به عنوان یک دانشجو و یک دانشگاهی باید بیشتر فکر کنیم. ما، در معرض خطرات جدی هستیم... این موقعیت را بی دلیل انتخاب نکرده‌اند ... شما باید این موقعیت را درک و آرامش خود را حفظ کنید.»

... و اما در بیرون کوی وضع به میدان نبرد شبیه‌تر بود تا یک خیابان دانشگاهی. خیابان امیرآباد شمالی سنگربندی شده بود... دانشجویان در یک سو و نیروهای لباس شخصی در سوی دیگر.

دانشجویان مواضع استقرار خود را با نر زده‌های سبزرنگی که از داخل کوی آورده بودند، مشخص کرده بودند.
درست در مقابل این میله‌های فلزی سبزرنگ در فاصله‌ای که حدوداً ۸۰ متر بود، دیواری دیده می‌شد که آدم‌ها اجزاء تشکیل دهنده‌اش بودند. آدم‌هایی بیشتر با لباس شخصی و گاه با لباس سبز انتظامی. من در میان دانشجویان بودم و از این فاصله

... می‌خواهد ما کاری کنیم که فضا کاملاً خشونت‌آمیز شود. ما باید هو شیاری انقلابی خود را حفظ کنیم ... ما با راه‌های خشونت‌آمیز نمی‌توانیم به نتیجه برسیم. خشونت فقط وضع را بدتر می‌کند. بچه‌ها دقت کنید ... و بچه‌ها حرف‌هایش را تأیید کردند؛ با فرستادن تکبیر.



به خاطر هجدهم تیرماه ، سالگرد فاجعه کوی دانشگاه تهران

بازخوانی حادثه‌کوی دانشگاه

ژیلا بنی یعقوب

کوی دانشگاه تهران

در گزارشی که می‌خوانید وقایع مربوط به شامگاه هجدهم تیرماه تا صبح نوزدهم تیرماه به اختصار روایت شده است. در این گزارش سعی شده، آنچه اتفاق افتاده، بیان شود. البته افراد و جریان‌های مختلف می‌توانند قضاوت‌های مختلف دربارهٔ حوادث کوی دانشگاه داشته باشند. ممکن است با دید متغنی به رویدادها نگاه کنند و یا هر آن چه را اتفاق افتاده، مثبت ارزیابی کنند. این قضاوت‌ها می‌تواند در فضایی آرام با رعایت منطق گفتگو مورد بحث قرار گیرد اما قضاوت‌ها و تحلیل‌ها نباید باعث شود که اصل وقایع به گونه‌ای دیگر روایت شود و خود حوادث متأثر از انبوه تحلیل‌ها به فراموشی سپرده شود. اولین گام «روایت واقعه» است، همانطور که بوده است. تلاش این گزارش برداشتن همین گام است.

یکی از میان دانشجویان می‌گفت:

- این چندمین بار است که «آنها» هر کار که می‌خواهند می‌کنند و بعد هم آب از آب تکان نمی‌خورد. چرا کسی به آنها «چیزی» نمی‌گوید؟ چرا «آنها» را مجازات نمی‌کنند؟

و من پرسیدم:

«آنها» که می‌گویید چه کسانی هستند؟»

و دانشجویی با پر خاش پاسخم را داد آن شب همه عصبانی بودند و کم تحمل‌ا

- یعنی شما نمی‌دانید آنها چه کسانی هستند... آنها که هر جا ما تجمع و مراسمی داریم به ما حمله می‌کنند. آنها که در پارک لاله ما را کتک زدند. همانها

که دیشب به خوابگاه ما حمله کردند و به ما فحش دادند. فحش‌های خیلی بد.»

کمی آن‌سوتر دکتر محمدرضا خاتمی، که آن روزها معاون وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی بود، با دانشجویان گفتگو می‌کرد؛

- «بچه‌ها! شما باید به داخل خوابگاه برگردید. همین حالا ...

خشونت به نفع شما نیست، یعنی به نفع هیچ‌کس نیست. بچه‌ها! کسانی می‌خواهند جریان‌های خشونت‌آمیز ایجاد کنند تا در میان آشوب و خشونت به اهداف خود برسند.»

- «آقای دکتر! با کدام تضمین باید برگردیم ... از کجا معلوم همین که به اتاق‌هایمان برگردیم. دوباره به ما حمله نکنند. ما امنیت نداریم.»

- «ما تا صبح همین جا پیش شما می‌مانیم. اما شما باید برگردید به داخل کوی ... و با روش‌های قانونمند خواسته‌های خود را پیگیری کنید.»

- «آقای دکتر! اگر ما کواته بیایم سرنوشت این پرونده‌هم می‌شود مثل آن همه پرونده‌های دیگر ... اما راهش این نیست که شما در خیابان بمانید.

ناآرامی و خشونت به نفع هیچ‌کس نیست.»
و کمی آن‌سوتر دانشجویان از آنچه که از دیشب تا به حال بر آنها رفته بود، برای «علی‌ریبعی» می‌گفتند. ربعیی، مشاور امنیتی رئیس‌جمهور نیز آنها را به آرامش فرا می‌خواند.

ربیعیی گفت:

- بچه‌ها، ما نگرانیم...

-ای بابا، چه کسی نگران ماست؟

- «بچه‌ها! ما نمی‌فهمیم چه کسی از کجا تیر می‌اندازد... ما نگرانیم یک آشوبی راه بیندازند و بحران بزرگی برای کشور درست کنند ... شما باید به داخل خوابگاه‌هایتان برگردید ... ما موضوع را پیگیری و اطلاعات جنایت را معرفی خواهیم کرد.»

- «نه! آقای ربیعیی! ما نمی‌رویم. بچه‌های ما بی‌گناه بودند. شما بروید ساختمان ۲۰ را ببینید. آنها هیچ تقصیر و گناهی نداشتند اما ببینید چه به روز آنها آوردند ... اگر امشب دوباره به ما حمله کنند، چی؟ ... شما گروه‌های فشار را رد کنید، بروند، تا ما

هم برویم ... تازه از کجا معلوم بتوانید عاملان واقعی این جنایت را معرفی و مجازات کنید؟»

- «ما باید بدانیم چه کسانی دیشب به ما حمله کردند. تا نفهمیم آرام نمی‌شویم. دیشب در حالی که ما را کتک می‌زدند، می‌گفتند: دانشجویان نجس هستند. آیا ما نجس هستیم آقای ربیعیی؟»

- «نه بچه‌ها! این چه حرفی است. آرامش خودتان را حفظ کنید.»

«آقای ربیعیی! شما خوابگاه‌های ما را دیدید؟»

... دیدم ...

- «ندیدید. اگر دیده بودید، به ما نمی‌گفتید به خوابگاه برگردید. تخت‌ها را شکسته‌اند. کجا برگردیم.»

- «دیدم. به خدا دیدم ... شما باید برگردید داخل کوی. اوضاع بحرانی است.»

دانشجویان ضمانت می‌خواستند

ساعت از چهار باامداد هم گذشته بود. اما هنوز هیچ کدام از دولتمردانی که به میان دانشجویان آمده بودند، نتوانسته بودند دانشجویان را راضی کنند که به داخل خوابگاه‌ها بازگردند. آنها می‌گفتند که احساس امنیت نمی‌کنند. می‌گفتند که تضمین می‌خواهند که دیگر بار این حوادث تکرار نشود. مردان خاتمی چه ضمانتی می‌خواستند به دانشجویان بدهند.

مصطفی تاج‌زاده که آن روزها معاون سیاسی - اجتماعی وزیر کشور بود، نیز تلاش می‌کرد. بحران را مهار کند و دانشجویان را به خوابگاه‌هایشان بازگرداند. او شش -هفت ساعت پیش به میان دانشجویان آمده بود و تلاش می‌کرد دانشجویان را آرام کند، اما تلاش‌هایش پس از ساعت‌ها گفت‌وگو هنوز نتیجه ن داده بود.

تاج‌زاده می‌گفت:

- «توسعه‌سیاسی برآمده از دوم خرداد فقط در سایه آرامش و جلوگیری از تنش به اهداف و مقاصد خود می‌رسد... ما فاجعه کوی را پیگیری می‌کنیم... به زودی تصمیم‌های مهمی در جلسه شورای امنیت ملی گرفته خواهد شد.»

-«در چنین شرایطی شما ما را به آرامش فرا می‌خوانید ما

تحمل مان تمام شده شما دلتان می‌خواهد این حادثه را پیگیری کنید، اما ژورنالی نمی‌رسد. ما پیش از این حاضر نیستیم به حرف‌هایتان درباره توسعه سیاسی گوش کنیم ... چون شما نمی‌توانید هیچ کاری برای ما و پیگیری این حادثه بکنید. ما اطمینان داریم.»

دانشجویان عصبانی بودند. دانشجویان به تاج‌زاده پر خاش می‌کردند و بر سرش فریاد می‌زدند. اما تاج‌زاده، همه پر خاش‌ها را تحمل می‌کرد و هرگز به تندی پاسخ دانشجویان را نمی‌داد.

او همچنان به معجزه گفت‌وگو ایمان داشت:

- «بچه‌ها! فقط با ادامه سیاست تشنج‌زدایی به اهداف و آرمانهای جنبش جامعه‌مدنی خواهیم رسید. بچه‌ها! به معجزه گفت‌وگو باور داشته باشید. از معجزه گفت‌وگو همین بس که اکنون ما با هم هستیم و می‌توانیم با هم گفت‌وگو کنیم... دوستان! حرف‌هایتان را بگویید. راحت باشید... توسعه‌سیاسی نیازمند این گفت‌وگو‌هاست.»

- «آقای تاج‌زاده! ما تا چه وقت باید تحمل کنیم، ما باید از خشونت پرهیز کنیم و آن وقت آنها بیایند و ما را مجروح کنند. آقای تاج‌زاده ما گفت‌وگو کنیم و آنها ما را مضروب کنند. ما آزادی را درست در زمانی طلب می‌کنیم که دولت همراه ما و طرفدار توسعه سیاسی - فرهنگی است. اما گروه‌های فشار و لباس شخصی‌ها و ... دشمن قسم خورده این آزادی هستند.

دانشجویان مظلوم چه گناهی کرده‌بودند که این بلا را به سرشان آوردند!»

یک دانشجوی عقب جمعیت به زحمت خود را به جلو کشاند و پاسخ دوستانش را اینطور داد:

- «خواهش می‌کنم به حرف‌های من گوش کنید. ممکن است این یک سناریو باشد برای ساقط کردن دولت خاتمی ... کسانی در فکر ساقط کردن دولت محبوب ما هستند. ما نباید به دست آنها بهانه بدهیم. بهانه‌ای برای سرکوب جنبش جامعه‌مدنی ... ما باید مطالبات خود را از راه‌های قانونی پیگیری کنیم.»

و باز تاج‌زاده رشته سخن را به دست گرفت:

- «دوست شما درست می‌گوید. ممکن است عناصر مشکوک در میان شما نفوذ کرده باشند و بهانه لازم را به دست مخالفان اصلاحات برای سرکوب

سه شنبه ۱۹ تیر ۱۳۸۰



می‌نویسد.

دانشجویی پاسخش را داد:

«اتاق‌هایمان را دیده‌اید؟ کاملاً سوخته است.

کتابخانه را دیدید؟ کتابها و جزوه‌هایمان را در آتش سوزاندند. برخی از ما مشغول درس خواندن بودیم که مهاجمان حمله کردند. ما نمی‌خواستیم به خیابان بیاییم. ما را مجبور کردند... حالا به داخل خوابگاه برویم که دوباره به ما حمله کنند.»

دم‌دم‌ای صبح دانشجویان راضی شدند به داخل کوی بازگردند. آنها نر زده‌های سبز و سطل‌های آشغال را که با آن، مواضع خود را مشخص کرده بودند، عقب کشیدند و خود به داخل کوی بازگشتند.

مردم نمی‌دانند بر ما چه رفته است

مصطفی تاج‌زاده با آخرین گروه دانشجویان که در بیرون کوی مستقر بودند گفت‌وگو می‌کرد تا آنها را نیز مجاب کند نر زده‌های آهنی را به داخل کوی ببرند.

- «بچه‌ها! شما باید خیابان را باز کنید، الان ساعت شش صبح است. تا ساعتی دیگر رفت و آمد اینجا زیاد می‌شود. کارمندان سازمان انرژی اتمی ساعتی دیگر باید به محل کار خود بروند. انرژی اتمی همین بالاست... خیابان را مسدود نکنید، رفت و آمد برای مردم سخت می‌شود.»

و دانشجویی به تاج‌زاده گفت:

- اتفاقاً باید خیابان را بسته نگه‌داریم تا مردم که به محل کارشان می‌روند بفهمند اینجا بر ما چه رفته است ... آقای تاج‌زاده! چند ساعت بعد از فاجعه کوی در خیابان جلال‌آل احمد در همین نزدیکی‌ها مردانی را دیدم که برای همسرانشان گل خریده بودند. پدرانی را دیدم که دست در دست فرزندانشان به گردش

می‌رفتند. دختران و پسران جوانی را دیدم که شادمان از یک روز تعطیل جست‌وخیز می‌کردند و از ته دل می‌خندیدند... و کمی این سوتر دوستان ما مجروح و مضروب بر زمین افتاده بودند و حتی کسی نبود که آبی به گلولی آنها بریزد... هیچ‌کس! مردم تقصیری نداشتند. آنها از همه چیز بی‌خبر بودند. همان موقع که شادمانه به کوه و دشت می‌رفتند، فرزندانشان

خسته و زخمی در کوی به کمک آنها نیاز داشتند. ما خیابان را مسدود نگه می‌داریم تا وقتی مردم از اینجا عبور می‌کنند، پیر سنده چه اتفاقی افتاده... و ما همه چیز را برای آنها تعریف کنیم

و تاج‌زاده همچنین دانشجویان را به خوشنتن داری و آرامش دعوت می‌کرد:

- «بچه‌ها! پر خورده‌های احساسی نکنید... منطقی باشید و دوراندیش... تجمع در خیابان به نفع شما نیست. من از دیشب تا به حال بارها تکرار کرده‌ام که اهداف جامعه‌مدنی در یک محیط آرام و به دور از تشنج قابل حصول است. بچه‌ها! افراط و تندی دشمن جامعه‌مدنی و توسعه سیاسی است.»

بازوبند سیاه

دانشجویی خیر آورد که از سوی دفتر تحکیم وحدت ده روز عزای عمومی اعلام شده است و قرار شده دانشجویان به نشانه عزای پیشانی بند و بازوبند سیاه ببندند. او در آخر گفت: «امروز (نوزدهم تیرماه) ساعت ۱۱ صبح دانشجویان جمعی در دانشگاه تهران خواهند داشت.»

نوزدهم تیرماه. ساعت ۸ صبح

رفت و آمد شروع شده بود. مردم با تعجب زیاد به نر زده‌های سبزرنگی نگاه می‌کردند که خیابان با آن مسدود شده بود... تعجب رهگذران وقتی بیشتر شد که در اطراف کوی، دانشجویانی را دیدند که با سروصورت زخمی و دست و پای پانسمان شده به آنها نگاه می‌کردند. یک دانشجو می‌گفت:

«مهاجمان وقتی ما را کتک می‌زدند، من فریاد زدم: تو را به حضرت زهرا نزنید. که یکی از آنها گفت: «مگر حضرت زهرا را می‌شناسید.»»

ببینید چه تبلیغاتی علیه ما شده است. چه کسی مسؤول ایجاد چنین طرز تفکری است.»

بعضی از دانشجویان روی آسفالت خیابان دراز کشیده بودند. خستگی زیاد رمق ایستادن و حتی برده بود.

سؤال‌های مردم شروع شده بود:

بچه‌ها! این جا چه خبر است. چه اتفاقی افتاده...

^[1] در گزارشی که می‌خوانید وقایع مربوط به شامگاه هجدهم تیرماه تا صبح نوزدهم تیرماه به اختصار روایت شده است

^[2] در گزارشی که می‌خوانید وقایع مربوط به شامگاه هجدهم تیرماه تا صبح نوزدهم تیرماه به اختصار روایت شده است

^[3] در گزارشی که می‌خوانید وقایع مربوط به شامگاه هجدهم تیرماه تا صبح نوزدهم تیرماه به اختصار روایت شده است